بسم الله الرحمن الرحیم

تقریر درس خارج اصول فقه آیت‌الله اراکی دام برکاته

سال تحصیلی ۱۴۰۵ – ۱۴۰۶

مقرر	**حجت‌الاسلام محمدعلی زحمت‌کش**	جلسه	۱۳	تاریخ	۱۴۰۵/۰۷/۲۱
عنوان ۱	**اصول عملیه**				
عنوان ۲	**مقدمات بحث**				
عنوان ۳	**وجوه حصر اصول عملیه چهارگانه**				

«الْحَمْدُ للّه رَبّ الْعالَمین وَ صَلّی اللهُ عَلَی سَیّدنَا مُحَمَّدٍ وَ آله الطَیّبینَ الطَّاهرین وَ لَعنةُ الله عَلَی أعدائهم إلی قیام یَوم الدّین»

چکیدهٔ درس

در این جلسه، مسئلهٔ حصر اصول عملیه در اصول چهارگانهٔ متعارف و واکاوی ادلهٔ آن مورد بحث قرار گرفت. در آغاز، دیدگاه مرحوم شیخ انصاری مبنی بر عقلی بودن این حصر مطرح و نقد شد. بر اساس بیان ایشان، مقسم در اصول عملیه، شک در مطلقِ حکم شرعی است و با یک تقسیم عقلی، جریان اصول در چهار حالت محصور می‌گردد. لکن اشکال اساسی آن است که در فرض امکان احتیاط، جریان اصالت طهارت نیز ممکن بوده و این امر انحصار رباعی را مخدوش می‌سازد؛ افزون بر اینکه مقسم صحیح، شک در تکلیف الزامی است. در ادامهٔ مباحث، توجیهات مرحوم آخوند خراسانی مبنی بر بدیهی بودن قاعدهٔ طهارت یا اختصاص آن به بابی خاص، مورد مناقشه قرار گرفت؛ چرا که اصالت طهارت ثمرات عملی مهمی در پی دارد و اختصاص به یک باب نیز مانع از اصولی بودن آن نمی‌گردد.

بخش عمده‌ای از جلسه به تبیین و نقد دیدگاه تاریخی مرحوم شهید صدر اختصاص یافت. ایشان شکل‌گیری اصول اربعه را نه زاییدهٔ یک برهان دقیق عقلی، بلکه ثمرهٔ تطور تاریخی مباحث و واکنش مکتب امامیه به قاعدهٔ «عدم الدلیل» می‌دانند؛ روندی که با ابتکار بی‌بدیل مرحوم وحید بهبهانی در تفکیک احکام واقعی و ظاهری تثبیت شد. با این وجود، دیدگاه استاد شهید مورد نقد واقع گردید؛ نخست به این دلیل که واضع این تقسیم صراحتاً بر وجود یک نکتهٔ دقیق عقلی تأکید ورزیده است؛ و دوم آنکه داشتن ریشه‌های تاریخی، منافاتی با وجود پشتوانهٔ عقلی مستقل برای حصر ندارد. در نهایت نتیجه‌گیری شد که اصل وجود نکتهٔ عقلی در حصر اصول عملیه پذیرفته است، لکن تبیین آن نیازمند بیانی متفاوت از بیان مرحوم شیخ انصاری می‌باشد که در مباحث آتی تشریح خواهد شد.

***

مرور درس پیشین

بحث دربارهٔ حصر اصول عملیه در اصول اربعهٔ معروف بود. پیش‌تر بیان شد که بزرگان وجوهی را دربارهٔ این حصر نقل و بیان کرده‌اند.

وجه نخست، وجهی بود که از مرحوم شیخ انصاری نقل گردید؛ و بیان شد که ایشان وجه حصر در اصول اربعهٔ مذکور و معروف را حکم عقل می‌دانند و حصر را حصر عقلی می‌شمارند و تصریح به این معنا دارند که این حصر، یک حصر عقلی است. عبارت ایشان چنین است که می‌فرماید:

«ثمّ إنّ انحصار موارد الاشتباه في الاصول الأربعة عقليّ»[1].

در موارد دیگری نیز عبارات ایشان همین مطلب را می‌رساند.

بررسی وجه نخست

اشکالی که اجمالاً مطرح شد و اکنون به‌تفصیل بیان می‌شود، این است که در این حصر، ایشان فرموده‌اند هنگامی که شک در حکم شرعی وجود داشته باشد، چند فرض متصور است: یا «يُلاحظ فيه الحالة السابقة أو لا»؛ که اگر «يُلاحظ فيه الحالة السابقة»، مجرای استصحاب است. اگر «لا يُلاحظ فيه الحالة السابقة»، یا شک در تکلیف است، یا خیر. اگر شک در تکلیف بود، مجرای اصالت برائت است. اما اگر شک در تکلیف نبود ایشان می‌فرمایند اگر شک در تکلیف نبود: «إما أن يمكن الاحتياط فيه أو لا». اگر احتیاط ممکن باشد، در اینجا مجرای اصالت احتیاط است؛ و اگر احتیاط ممکن نباشد، مجرای اصالت تخییر می‌باشد.

اشکال در این قسمت است که احتیاط ممکن است. مدعا این است که این مورد، منحصر در اصالت احتیاط نیست؛ بلکه در فرض «يمكن الاحتياط»، می‌تواند مجرای اصالت طهارت نیز باشد. در این شق از تقسیم که احتیاط ممکن است، این امکان وجود دارد که اصالت طهارت نیز جاری شود. با وجود اینکه احتیاط ممکن است، اما اصالت طهارت جاری می‌گردد.

البته مکمل این اشکال آن است که ایشان از ابتدا مقسم را شک در «حکم شرعی» قرار داده‌اند، نه شک در «حکم شرعی الزامی». این نیز اشکال دیگری است که مطرح می‌شود و هر دو مکمل یکدیگر هستند؛ هرچند می‌توان هر یک از این دو را یک اشکال مستقل دانست؛ مبنی بر اینکه ایشان مقسم را شک در حکم شرعی دانسته‌اند. ایشان چند بار تکرار می‌کنند که اگر شک، شک در حکم شرعی بود، این فروض اربعه با حصر عقلی جاری خواهند شد. لکن در مباحث آینده بیان خواهد شد که مقسم در اصول عملیه، اساساً شک در حکم شرعی نیست، بلکه شک در «تکلیف الزامی» است؛ نه شک در حکم شرعی به‌طور مطلق.

---

۱. **فرائد الأصول**؛ ج ۲، ص ۱۴.

ازاین‌رو، با توجه به اینکه ایشان مقسم را شک در حکم شرعی می‌دانند، نه شک در خصوص تکلیف الزامی که این یک نکته است؛ و نکتهٔ دیگر اینکه در سیر این تقسیمات، در شق «یمکن الاحتیاط»، این مورد تنها مجرای اصالت احتیاط نیست؛ بلکه هم می‌تواند مجرای اصالت احتیاط باشد و هم مجرای اصالت طهارت. یعنی احتیاط ممکن است، اما اصل طهارت جاری می‌شود. این دو، اشکال اساسی است که بر تقسیم رباعی مرحوم شیخ قدس‌سره و بر حصر عقلی ایشان وارد می‌گردد.

پرسشگر: ...

استاد: خیر، اشکال دوم بر اساس مبنای مختار که مقسم، شک در حکم الزامی دانسته می‌شود، مندفع می‌گردد؛ وگرنه این اشکال بر مبنای مرحوم شیخ قدس‌سره و بر بیان ایشان وارد می‌شود. مدعا این است که مرحوم شیخ قدس‌سره مقسم را شک در حکم شرعی دانسته‌اند. چون شک در حکم شرعی است، پس شک در طهارت نیز شک در حکم شرعی محسوب می‌شود. در ادامهٔ این تقسیم، هنگامی که به اینجا می‌رسد که می‌فرماید یا احتیاط ممکن است یا ممکن نیست؛ در شقِ عدم امکان احتیاط که اصالت تخییر جاری می‌شود، اشکالی وجود ندارد. اما شق «امکان الاحتیاط»، منحصر در اصالت احتیاط نیست؛ زیرا شک در حکم شرعی وجود دارد، احتیاط نیز ممکن است، اما در عین حال مجرای اصالت طهارت قرار می‌گیرد. هنگامی که شک در طهارت وجود دارد، اصالت طهارت جاری می‌شود. احتیاط نیز ممکن است؛ بدین معنا که ممکن است احتیاط صورت گیرد و از شیء مشکوک‌الطهارة اجتناب شود.

بررسی وجه دوم

بیان دوم یا وجه دوم در حصر، وجه مرحوم صاحب کفایه قدس‌سره بود. ایشان در این وجه، عدم اهمیت بحث از اصالت طهارت را بیان می‌کنند.

وجه نخست مرحوم صاحب کفایه قدس‌سره که به‌عنوان وجه دوم حصر مطرح شد این بود که چون اصالت طهارت بیّن‌الحکم است و « بحث دربارهٔ آن اهمیت چندانی نداشته، به این دلیل آن را از اصول اربعه خارج دانسته‌اند و اصول عملیه را به همین اصول چهارگانه اختصاص داده‌اند.

پیش‌تر به این مطلب پاسخ داده شد، لکن اکنون برای حفظ ترتیب بحث، مجدداً به آن اشاره می‌گردد.

پیش‌تر بیان شد که اولاً اینکه بحث دربارهٔ اصالت طهارت زیاد نیست، مسئلهٔ روشنی است و نتیجهٔ آن بحث چندانی ندارد، این امر نمی‌تواند دلیلی بر عدم بحث از آن در علم اصول باشد. هنگامی که بحث از اصول عملیه است، باید تمامی اصول عملیه مورد بحث قرار گیرند؛ هرچند نتیجهٔ بحث در برخی از اصول عملیه روشن باشد و فرضاً بحث چندانی نداشته باشد.

علاوه بر این، اشکال دوم این است که چرا اصالت طهارت بحث ندارد؟ اصالت طهارت نیز همانند سایر اصول عملیه مورد بحث است. تقریباً همان مباحثی که در سایر اصول عملیه وجود دارد، در اصالت طهارت نیز جاری است. یکی از مهم‌ترین مباحث اصالت طهارت این است که آیا اصالت طهارت حکم واقعی است یا حکم ظاهری؟ بدین معنا که آیا فرمایش «کل شیء طاهر» به این معناست که در واقع و در حکم واقعی خداوند متعال، همه‌چیز طاهر است، نه اینکه حکم

ظاهری باشد؛ این بحث دارای ثمرهٔ عملی است. برای نمونه، در جایی که شخصی با تکیه بر اصالت طهارت با لباسی نجس نماز بخواند؛ یعنی در طهارت آن شک داشته و با آن نماز خوانده است. سپس متوجه می‌شود که لباس او نجس بوده است. اگر اصالت طهارت یک حکم واقعی دانسته شود، شخص باید نماز را اعاده کند؛ زیرا نماز را بدون شرط آن ادا کرده و باطل است؛ یعنی مأتی‌به با مأموربه مطابقت ندارد. اما اگر اصالت طهارت یک حکم ظاهری دانسته شود، ممکن است گفته شود که نماز او صحیح است، زیرا در زمان شک، با جریان اصالت طهارت نماز خوانده است و به تکلیف خود عمل نموده، در نتیجه مأتی‌به با مأموربه مطابقت دارد. این یک تفاوت اساسی است.

مرحوم صاحب حدائق رحمه‌الله، در اصالت طهارت قائل به این مبناست که اصالت طهارت حکم واقعی است و از احکام واقعیه به شمار می‌رود؛ بدین معنا که در واقع، خداوند متعال همه‌چیز را محکوم به طهارت کرده است، مگر اینکه عارضی پیش آید و این شیء طاهر را نجس کند. این نیز یک مبناست.

پرسشگر: ...

استاد: بله، این‌گونه می‌شود، مگر اینکه علم به عدم طهارت حاصل شود؛ نتیجه این می‌شود.

پرسشگر: ...

استاد: در اینجا دو فرض وجود دارد: نخست اینکه علم به نجاست، موضوعِ حکم به نجاست شود، یا دوم اینکه عدمِ علم به نجاست، موضوعِ حکم به طهارت گردد. این دو شق هر یک اثر عملی متفاوتی نسبت به دیگری دارد. بنابراین، این اختلاف مهمی در اصالت طهارت است و اینکه مرحوم آخوند رحمه‌الله می‌فرمایند اصالت طهارت مسئله‌ای بسیار روشن است و «ثابتةٌ بلاکلام»، این‌گونه نیست و جای بحث دارد.

بررسی وجه سوم

وجه دیگر مرحوم صاحب کفایه رحمه‌الله ـ که وجه سوم بود ـ این است که چون اصالت طهارت مختص به یکی از ابواب فقه است، و در اصول عملیه دربارهٔ اصولی بحث می‌شود که در تمامی ابواب فقهی جاری گردند، لذا به دلیل اختصاص آن به باب خاصی، دربارهٔ آن در اصول فقه بحث نشده است.

پیش‌تر پاسخ داده شد که این امر دلیل قانع‌کننده‌ای نیست؛ به هر حال اصل عملی اگر اصل عملی است، باید مورد بحث قرار گیرد، خواه مجرای آن به یک، دو یا سه باب اختصاص داشته باشد، و خواه در همهٔ ابواب جاری شود.

بررسی وجه چهارم

وجه چهارمی که بیان گردید، وجهی است که استاد شهید رضوان‌الله‌علیه آن را مطرح کرده‌اند. ایشان وجه حصر را دلیلی تاریخی شمرده‌اند. ایشان این مطلب را با تفصیل بحث کرده‌اند که در اینجا به صورت اجمالی بیان می‌شود.

چکیدهٔ سخن ایشان این است که اساساً بحث اصول عملی از کجا آغاز شده است؟ بحث اصول عملیه به شکل کنونی آن، عمدتاً از زمان مرحوم شیخ انصاری رحمه‌الله شکل گرفته است. اینکه اصول عملیه چهار مورد است و این تقسیم‌بندی

خاصی که مرحوم شیخ ارائه فرمودند و حصر را عقلی دانستند، تماماً از ابتکارات ایشان است. پیش از ایشان، بحث به این شکل مطرح نبوده است.

در ابتدا که دربارهٔ «دلیل عقل» بحث می‌شد، چون ادله را در چهار مورد (ادله اربعه) منحصر می‌دانستند؛ که البته این رویکرد به تبع اصول اهل‌سنت پایه‌ریزی شده بود؛ آنان بیان داشتند که دلیل بر احکام شرعیه یا کتاب است، یا سنت، یا اجماع و یا عقل. مقصود آنان از عقل، همان عقل ظنی؛ یعنی اموری نظیر قیاس، استحسان و مواردی از این دست را به‌عنوان حکم عقل می‌پذیرفتند. نقطهٔ آغاز بحث از اینجا بوده است.

پس از طرح دلیل عقل به‌عنوان دلیل عقل ظنی در میان پیشینیان، مسئلهٔ «عقل قبل الشرع» مورد بحث قرار گرفت؛ که از آن به «استصحاب حال عقل» تعبیر شده است. این مورد نیز حکم عقلی شمرده می‌شود. استصحاب حال عقل به معنای استصحاب حال ماقبل‌التشریع و یا استصحاب حال ماقبل‌التکلیف است و هر دو مورد، مصداق استصحاب حال عقل به شمار می‌روند.

استصحاب حال ماقبل‌التشریع بدین معناست که پیش از آنکه خداوند متعال وجوب یا حرمتِ عملی را تشریع کند، آن عمل وجوب و حرمتی نداشته است؛ حال که در وجوب آن شک می‌شود، همان حالِ قبل از تشریع استصحاب می‌گردد. در استصحاب حال ماقبل‌التکلیف نیز، مکلف می‌داند که پیش از رسیدن به سن تکلیف، حرمت یا وجوبی متوجه او نبوده است؛ ازاین‌رو، در هنگام شک، حال قبل از تکلیف را استصحاب می‌کند. خلاصه آنکه نقطهٔ آغازین بحث اصول عملیه از این مقام بوده است.

رفته‌رفته بحث از دلیل عقلی به این مسئله منجر گردید که آیا قاعدهٔ «عدم الدلیل دلیلٌ علی العدم» پذیرفته است؟ بدین معنا که اگر دلیلی بر حکم شرعی وجود نداشت، [به نبودِ حکم استدلال شود]. این بحث در فضای فقه و اصول اهل‌سنت، بحثِ مطرح و رایجی است؛ لکن در فقه و اصول امامیه، این بحث بدین شکل نمی‌تواند مطرح شود؛ زیرا اساساً فرضی به نام «عدم الدلیل» در این مکتب وجود ندارد. یکی از تفاوت‌های اساسی میان فقه و اصول امامیه با اهل‌سنت ـ که ریشهٔ آن از علم اصول آغاز شده است ـ همین است که فرض «عدم الدلیل» در این مکتب پذیرفته نیست. یعنی نمی‌توان ادعا کرد که حکم شرعی وجود دارد، اما هیچ‌گونه دلیلی اعم از عام یا خاص بر آن در دست نیست. ازاین‌رو، قاعدهٔ «ما لا نص فیه» در اصول فقه امامیه جایگاهی ندارد و اساساً حکم یا فرضی که «لا دلیل علیه» باشد، یافت نمی‌شود. اما این فرض در فقه اهل‌سنت جاری است که ممکن است مسئله‌ای وجود داشته باشد، اما هیچ دلیلی اعم از کتاب، سنت و اجماع بر آن اقامه نشود. در چنین مواردی، آنان قائل به ورود عقل می‌شوند. بدین معنا که حکم عقلی مبنی بر «عدم الدلیل دلیلٌ علی العدم» جاری می‌گردد. به عبارتی، صرفِ نبودِ دلیل بر وجوب یا حرمت، خود دلیلی بر عدم وجوب یا عدم حرمت به شمار می‌رود.

ریشهٔ بحث برائت در آنجا از همین نقطه شکل گرفته است؛ به این بیان که اگر دلیلی بر وجوب یافت نشد، حکم به برائت ـ یعنی حکم به عدم تکلیف ـ می‌شود؛ و اگر دلیلی بر حرمت وجود نداشت، [همین قاعده جاری می‌گردد]. بنابراین، مسئله در ابتدا به این شکل مطرح بوده است.

در ادامهٔ سیر تطور این مبحث، بزرگان و علمای امامیه با دقتی شگرف، این بحث را به‌کلی دگرگون ساختند. در مکتب اصولی امامیه، بحث در مجرای اصالت برائت، مبتنی بر «نبودِ دلیل» نیست. پایه‌گذار این تحول عظیم، مرحوم وحید بهبهانی قدس‌سره بود که احکام را به دو دسته تقسیم نمود: نخست «حکم واقعی» که موضوع آن «ذات الشیء» است؛ و دوم «حکم ظاهری» که موضوع آن، شک در حکمِ شیء می‌باشد. پس از این تقسیم‌بندی، پایه‌ای بنا نهاده شد تا مرحوم شیخ انصاری قدس‌سره بفرمایند که اگر شک در حکم رخ داد، یکی از فروض اربعه جریان می‌یابد که یکی از آنها اصل برائت است.

مرحوم شهید صدر رضوان‌الله‌علیه می‌فرمایند همین سابقهٔ تاریخی و پیشینهٔ بحث، کار را به آنجا رسانده است که مرحوم شیخ قدس‌سره بفرمایند اگر شک در حکم شرعی محقق شد، یکی از این فروض اربعه و یکی از این اصول جریان می‌یابد.

بنابراین، این مسئله حصر عقلی به آن معنای مصطلح نیست. اگر هم از آن به «حصر عقلی» تعبیر می‌شود، در حقیقت به این دلیل است که این فرض، ریشه در بحث «حکم عقل» و تعیین دایرهٔ آن دارد؛ همان‌گونه که در ابتدا گفته می‌شد حکم عقل در جایی است که قاعدهٔ «عدم الدلیل» جاری باشد. در تأسیس بسیار مهمی که مرحوم وحید بهبهانی قدس‌سره انجام دادند ـ که نشان‌دهندهٔ عظمت کار این بزرگان در حفظ شریعت و ساماندهی در استدلال بر حکم شرعی است ـ این مبنا پایه‌گذاری شد که این‌گونه نیست که اگر دلیلی [بر حکم واقعی] وجود نداشت، کار تمام است؛ بلکه اگر دلیلی بر حکم واقعی نبود، حالت «شک» پدید می‌آید. در مقابل، ادله‌ای در شرع وجود دارند که مخصوص به فرض شک هستند و این ادله نیز اثبات حکم شرعی می‌کنند.

ازاین‌رو، هیچ‌گاه فرضی یافت نمی‌شود که فاقد دلیل باشد؛ یا بر حکم شرعی دلیل [اجتهادی] وجود دارد، که در این صورت به همان دلیل استناد می‌شود؛ و یا دلیلی یافت نمی‌شود، که در این صورت نوبت به شک در حکم شرعی می‌رسد. در این هنگام، خودِ شک در حکم شرعی، موضوع برای سلسلهٔ دیگری از احکام شرعیه قرار می‌گیرد که با ادله [فقاهتی] اثبات می‌شوند؛ و از این احکام، به «حکم ظاهری» تعبیر می‌گردد.

در ادامهٔ فرمایش استاد شهید رضوان‌الله‌علیه، ایشان تصریح می‌کنند که بنابراین، تقسیم اصول عملیه به این اصول اربعهٔ متعارف، مبتنی بر یک نکتهٔ عقلی نبوده است؛ بلکه از نظر تاریخی این‌گونه بحث شده، امتداد یافته و در زمان مرحوم شیخ انصاری قدس‌سره به این اقسام چهارگانه تقسیم گردیده است. ازاین‌رو، این حصر بر اساس یک نکتهٔ عقلی در میان نبوده است.

مطالعهٔ فرمایش ایشان در تقریرات مباحثشان، سودمند است. البته با وجود تفصیلات موجود در کلام ایشان، متن به‌صورت مختصر نقل می‌گردد تا خلاصهٔ فرمایش ایشان روشن شود. ایشان می‌فرمایند:

«إنّ فكرة الأصل العمليّ لم تنشأ بهذا النحو الكامل منذُ وجد علم الأُصول، وإنّما الأُصول العمليّة نشأت شعبة من شعب الأدلّة العقليّة، وفقهاء الشيعة الذين كانوا يتمسّكون بالأصل العمليّ كانوا يتمسّكون بالأُصول العمليّة العقليّة، ويعتبرونها من الأدلّة العقليّة، حتّىٰ أنّ الاستصحاب كانوا يحكمون بحجّيّته من باب العقل...».

این رویکرد در زمان مرحوم محقق حلی قدس‌سره، گاهی پیش از ایشان، گاهی پس از ایشان و همچنین در زمان بزرگانی نظیر مرحوم شیخ طوسی قدس‌سره رواج داشته است؛ به این معنا که اگر آنان اصل برائت را جاری می‌کردند، آن را به‌عنوان دلیل عقلی می‌پذیرفتند.

در ادامهٔ فرمایش استاد شهید رضوان‌الله‌علیه آمده است:

«فالعقل في نظرهم تارةً يستقلّ بالبراءة، وأُخرىٰ بالاحتياط، وثالثة بالتخيير، ورابعة بالاستصحاب، ومن الواضح أنّ أصالة الطهارة وأصالة عدم النسخ ونحو ذلك ليست من الأحكام العقليّة، ولم يتوهّم أنّها أحكام عقليّة حتّىٰ تذكر أيضاً تحت عنوان الدليل العقليّ...».

یعنی اساساً این توهم وارد نبود که ممکن است این قواعد از احکام عقلی باشند. ازاین‌رو، بحث از اصالت طهارت و امثال آن در مباحث اصول عملیه وارد نشده است. در انتها می‌فرمایند:

«فالاقتصار علىٰ هذه الأربعة مرتبط بتأريخ المسألة وتطوّر الفكر العمليّ للمسألة[1]، وغير مربوط بنكتة من النكات الدقيقة لنبحث عنها إلىٰ أن نكتشفها»[2].

بنابراین، حصر اصول عملیه مبتنی بر یک نکتهٔ دقیق عقلی نبوده است تا نیازی باشد پیرامون آن بحث گردد و نکتهٔ حصر کشف شود. این خلاصه‌ای از فرمایش ایشان بود.

نقد دیدگاه استاد شهید رحمه‌الله

این دیدگاه محل ایراد است.

اشکال اول

نخست آنکه خود مرحوم شیخ انصاری رحمه‌الله که واضع این تقسیم‌بندی است، اصرار و تأکید دارد بر اینکه این حصر، حصری مبتنی بر یک نکتهٔ عقلی است؛ بدین معنا که حصر اصول عملیه در این چهار مورد، دارای نکتهٔ عقلی است.

پیش‌تر عبارات مرحوم شیخ رحمه‌الله قرائت شد و در اینجا مجدداً تکرار می‌گردد که می‌فرماید: «إن انحصار موارد الاشتباه في الأصول الأربعة عقليٌّ». تا این بخش از کلام ایشان بیان شده بود و ادامهٔ آن چنین است که مرحوم شیخ رحمه‌الله نکتهٔ حصر عقلی را این‌گونه تبیین می‌کند: «لأنّ حكم الشك إمّا أن يكون ملحوظا فيه اليقين السابق عليه، وإمّا أن لا يكون...»[3] و این بیان تا پایان تقسیم ادامه می‌یابد.

البته ایشان این مطلب را در یک موضع به این شکل فرموده‌اند و در مواضع دیگر عبارات متفاوتی دارند که پیش‌تر به آن عبارات نیز پرداخته شد. خلاصه آنکه مرحوم شیخ رحمه‌الله تصریح دارد بر اینکه نکتهٔ حصر، یک نکتهٔ عقلی است و در اینجا از منظر عقل، حصر عقلی ثابت شده است. اگر شک، شک در حکم شرعی باشد، از نظر عقلی مسئله در این فروض چهارگانه منحصر می‌گردد. ازاین‌رو، هنگامی که پیرامون این اصول اربعه بحث می‌شود، بر اساس یک نکتهٔ عقلیِ دال بر حصر است.

پرسشگر: ...

---

۱. البته محتمل است که در اینجا یک اشکال چاپی رخ داده باشد و عبارت صحیح «تطور الفكر العلمي للمسألة» باشد؛ هرچند اگر «فکر عملی» نیز باشد، قابل توجیه است، لکن در نص کتاب، عبارت «تطور الفكر العملي للمسألة» ضبط شده است.

۲. **مباحث الأصول**؛ الجزء الثالث من القسم الثاني، ص ۴۰ و ۴۱.

۳. **فرائد الأصول**؛ ج ۲، ص ۱۴.

استاد: بیان ایشان این است که در فرض شک، تنها یکی از این چهار حالت متصور است و غیر از این چهار فرض، حالت دیگری وجود ندارد؛ یعنی در صورت شک، لزوماً یکی از این چهار اصل جاری می‌شود. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که جایگاه اصالت طهارت چه خواهد بود؟ آیا اصالت طهارت اصل عملی نیست؟ قطعاً هست. آیا در مورد اصالت طهارت شک در حکم وجود ندارد؟ مسلماً وجود دارد. پس نسبت آن با این فروض اربعه چگونه است؟ پیش‌تر اشکالی بر تقسیم مرحوم شیخ قدس‌سره وارد گردید مبنی بر اینکه اگر مقسم، شک در حکم شرعی باشد، این مقسم شامل اصالت طهارت نیز می‌شود؛ درحالیکه این تقسیم‌بندی، اصالت طهارت را در بر نمی‌گیرد. در نتیجه، این اشکال بر حصر ایشان وارد است. اکنون نیازی به بازگشت به اشکال وارد بر کلام مرحوم شیخ قدس‌سره نیست، بلکه فعلاً در مقام تبیین اشکالی هستیم که بر فرمایش استاد شهید رضوان‌الله تعالی علیه وارد می‌شود.

اینکه ایشان فرمودند حصر عقلی یا نکتهٔ عقلی خاصی برای این حصر وجود ندارد، بلکه سیر تاریخیِ بحث از اصول عملیه، اصولیون را به این نقطه سوق داده است که صرفاً دربارهٔ این اصول اربعه بحث کنند، با فرمایش مرحوم شیخ قدس‌سره سازگار نیست؛ مرحوم شیخ قدس‌سره که خود بنیان‌گذار این حصر عقلی و پایه‌گذار تحدید مباحث اصول عملیه در این اصول چهارگانه است.

اشکال دوم

اشکال دوم آن است که منافاتی وجود ندارد میان اینکه این بحث دارای ریشه‌های تاریخی باشد ـبدین معنا که تطور تاریخیِ بحث دربارهٔ اصول و شک در حکم شرعی، به‌تدریج اصولیین را به این نقطه کشانده باشد که شکی که در حکم شرعی روی می‌دهد، ممکن است یکی از این چهار حالت را داشته باشدـ و میان اینکه یک نکتهٔ عقلی نیز در حصر وجود داشته باشد.

در واقع، هم از نظر تاریخی بحث به اینجا کشانده شده است و هم در این حصر، نکتهٔ عقلی وجود دارد. بحث از نظر تاریخی به این نقطه رسیدند که شک در حکم شرعی [دارای اقسامی و احکامی است]؛ پیش‌تر بیان شد که مرحوم وحید بهبهانی قدس‌سره نیز این بحث را به اینجا کشاندند؛ بدین بیان که مرحوم وحید بهبهانی قدس‌سره در بحث‌هایی که با مرحوم صاحب حدائق قدس‌سره و اخباریون داشتند، با این اشکال اخباریون مواجه بودند که می‌گفتند: شما که به اصولی نظیر اصل برائت عمل می‌کنید، همان دیدگاهی را که اهل‌سنت داشتند، می‌پذیرید و به حکم عقل تمسک می‌جویید؛ درحالیکه این حکم عقل، یک حکم عقلی ظنی است و دلیلی بر آن وجود ندارد. در نتیجه، شما نیز همانند اهل‌سنت، در موارد شک به اموری نظیر قیاس، استحسان و مانند آنها تمسک می‌کنید. اساساً تمامی هجمه‌های مرحوم امین استرآبادی قدس‌سره بر این محور استوار است که شما اصولیون راه اهل‌سنت را در پیش گرفته‌اید؛ زیرا هنگامی که دلیلی در دست ندارید، می‌گویید به اصل برائت عمل می‌شود، یا در صورت فقدان دلیل، به اصلی نظیر استصحاب تمسک می‌کنید. به چه دلیل؟ به دلیل اینکه آن را دلیلی عقلی می‌پندارید. ایشان اشکال می‌کند که این عقل، عقل ظنی است و عقل ظنی حجیتی ندارد؛ عقل ظنی همان چیزی است که اهل‌سنت نیز به آن تمسک می‌جویند و آن را حجت می‌دانند. در همین نقطه بود که مرحوم وحید بهبهانی قدس‌سره مسئله را شکافتند و فرمودند که این‌گونه نیست که در اینجا عقل ظنی در میان باشد. هنگامی که مکلف در

حکم شرعی شک دارد، یک حکم شرعی دیگری وجود دارد که کاملاً قطعی است. حکم شرعی دیگری در کار است که مقتضای اصل برائت یا مقتضای اصل استصحاب می‌باشد؛ که به‌طور خلاصه از آن به «حکم ظاهری» تعبیر می‌شود.

در واقع، حکم دیگری وجود دارد که نسبت به آن حکم نیز قطع وجود دارد. یعنی نسبت به حکم شرعی واقعی نیز تا زمانی که قطع به حجیت پیدا نشود، حکمی صادر نمی‌گردد؛ بنابراین مبنای آن، قطع است. حتی اگر ظن به حکم شرعی وجود داشته باشد، تا زمانی که قطع به حجیتِ دلیل حاصل نشود، به مقتضای دلیل اخذ نمی‌گردد؛ پس این مورد نیز مبتنی بر قطع است. در آن مقامی نیز که دلیلی بر حکم واقعی وجود ندارد و در حکم واقعی شک روی می‌دهد، باز هم حکم دیگری وجود دارد که حجیتِ دلیلِ آن حکم نیز قطعی است. ازاین‌رو، در مکتب اصولی امامیه هیچ‌گاه به ظن عمل نمی‌شود.

در این مقام بود که ایشان مسئلهٔ حکم ظاهری را مطرح فرمودند؛ مبنی بر اینکه هنگامی که دلیلی بر حکم واقعی وجود نداشت و مکلف دچار شک شد، در اینجا یک حکم دیگری وجود دارد که آن نیز حکم شرعی است. این حکم شرعی نیز باید دلیلی داشته باشد. دلیلِ این حکم شرعی که همان دلیل حکم شرعیِ ظاهری است، باید حجیتش با قطع ثابت گردد. بنابراین، در تمامی مراحل قطع حاکم است و هیچ‌گاه به ظن عمل نمی‌شود. این مطلب، لُبّ و عصارهٔ سخن مرحوم وحید بهبهانی قدس‌سره است. از این نقطه، مرحوم شیخ قدس‌سره فرمودند که در این فرض ـ که فرضِ شک در حکم واقعی است و دلیلی بر حکم ظاهری در چنین فرضی وجود دارد ـ این حکم ظاهری که می‌تواند به وسیلهٔ دلیل برای ما ثابت شود، یکی از این چهار مورد است. ایشان تقسیم رباعی را مطرح نمودند و فرمودند مبنای این تقسیم نیز حصر عقلی است.

بنابراین، منافاتی وجود ندارد میان اینکه گفته شود ریشه‌های تاریخیِ بحث، اصولیین را به این سمت کشانده است؛ به‌ویژه مرحوم وحید بهبهانی قدس‌سره را به این سمت سوق داده است تا در پاسخ به اخباریین ـ و عمدتاً مرحوم امین استرآبادی قدس‌سره ـ بحث به اینجا کشیده شود که در فرض شک، یک حکم ظاهری وجود دارد و سپس این تقسیمات اربعه مطرح گردد. هرچند این بحث دارای ریشه‌های تاریخی است، لکن با این وجود، مرحوم شیخ قدس‌سره تصریح دارند که در فرضِ شک در حکم شرعیِ واقعی، بر اساس عقل و حصر عقلی، اصول عملیه‌ای که می‌توانند در این فرض جاری شوند، منحصر در همین چهار اصل هستند.

اشکال سوم

اشکال یا تعلیق سومی که بر کلام استاد شهید رضوان‌الله‌علیه وارد می‌شود، این است که ایشان فرمودند نکتهٔ عقلی در این حصر وجود ندارد؛ درحالیکه نکتهٔ عقلی بر حصر وجود دارد، منتها نه با بیان مرحوم شیخ قدس‌سره، بلکه با بیان دیگری که این بیانِ دیگر در مباحث آینده تشریح خواهد شد.

و صلّی الله علیٰ محمد و آله الطّاهرین